

نازک اندیشی و منش پردازی فردوسی

عباس پریش روی

توانایی هنری فردوسی بویژه در هنگام پردازش گفت و گوی کسان، بی‌مانند و شگفت‌انگیز است. او به جای دو تن یا دو گروه می‌اندیشد و سخن می‌گوید و از زبان آنان نازک‌پردازی‌های زیبایی که نمونه‌اش را در سخن و آفرینش هنری دیگران نمی‌توان یافت، می‌آفریند. و اگر دستکاری‌ها و جابجایی و لغزش دستنویس‌ها نبود، بی‌گمان، خواننده به‌آسانی می‌توانست خواست و سخن فردوسی را دریابد و دل را به گفتار فردوسی شاد دارد و گاهی از نازک‌پردازی او لب به خنده بگشاید.

می‌دانیم که دستنویس‌های شاهنامه با لغزشهای بسیاری همراهند؛ از کاست و افزون داشتن نقطه، از بدخوانی و بدنویسی واژگان تا جابه‌جایی یا از دست انداختن بیتها و نیز هر از گاهی بدکاری و افزوده شدن بیتهایی از سوی دیگران. چون به این لغزشهای رونویس‌کنندگان، کاهش و افزایش بیتهایی از سوی خود فردوسی در ویرایش‌هایش را بیفزاییم، خواهیم دید که آشفتگی‌های پدیدآمده در دستنویسها، بهانه‌ای شده است تا ویرایشگران شاهنامه سخت سر در گم شده و هر یک با گزینش بیتهایی به ساماندهی داستان بپردازند و سرانجام نیز در بخشهای کوچکی از شاهنامه، خواننده با شیر بی‌یال و دم و اشکمی روبرو

می‌شود و هیچ معنی و دریافت درستی از بیتها و پیوستگی آنها به دست نمی‌آورد و به ناچار همراه با ویرایشگر، چشم فرو می‌بندد و می‌گذرد و به همان دست‌آورد ناچیز بسنده می‌کند، بی‌آنکه از زیبایی سخن بهره برده باشد و توان هنری سراینده او را خوشدل و خرسند ساخته و زمانی از او را خرم سازد.

از این دست آفرینش‌های هنری می‌توان از داستان دلبستگی رودابه و زال یاد کرد؛ آنگاه که زال از زبان همراهان درباره زیبایی رودابه و رودابه از زبان مهرباب درباره نیکویی و پهلوانی زال می‌شنوند و نادیده به هم دل می‌بندند، به سخنانی برمی‌خوریم که نشان از توانایی و نازک‌اندیشی و منش‌پردازی فردوسی دارد.

زمان؛ ماه فروردین و آغاز بهار است. جوانی همچون بهار به سوی شکوفایی پیش می‌رود. و فردوسی هنرمندانه از زمان داستان بهره می‌گیرد و از نازک‌رفتاری بهارانه دو جوان دل‌داده و نیز شیرین‌زبانی‌های پرستندگان جوان آنان، بهارانه‌ای می‌سراید که پیش‌درآمد بهار زندگی زال و رودابه خواهد بود. داستان پس از راز گشودن رودابه بر پرستندگان خود و سرزنش شنیدن از آنان و پرخاش و خشم‌گرفتن او آغاز می‌شود که سرانجام پرستندگان رودابه کوتاه می‌آیند و برای دلجویی از او و برای پیوند او با زال به یاری برمی‌خیزند و به بهانه گل‌چیدن به کنار رودخانه رفته و به زال نزدیک می‌گردند. چون زال جوان آنان را می‌بیند و آگاه می‌شود که از کنیزکان و پرستندگان رودابه هستند، در پیش آنان به هنرنمایی با تیر و کمان و شکار پرنده و خودنمایی می‌پردازد و چون برده خود را برای آوردن شکار می‌فرستد، افزون بر همه زیبایی‌های سخن فردوسی، با هنر نازک‌پردازی او در داستان روبه‌رو می‌شویم و در رویارویی و

شیرین‌زبانی کنیزکان رودابه از یک‌سو و برده زال از سوی دیگر، می‌خوانیم و می‌بینیم که چه‌سان مردم زیر دست به سرور خود می‌نازند و برتر بودن آنان را به رخ بکدیگر می‌کشند و در این میان برای هم نیز شاخ و شانه می‌کشند. و چون پرستندگان رودابه زن و ریدک زال مرد است، درباره برتری زن و مرد نیز سخن می‌گویند و نیش زبان می‌کشایند و به گفته امروزیان به هم متلک بار می‌کنند(!) و به همین شوند و گفت و شنود است که غلام زال خنده‌کنان و شادمان برمی‌گردد. نخست با هم این بخش را به گزینش پژوهشگر بخوانیم. نیاز به یادآوری است که این گزینش تنها برای این جستار است و گرنه پژوهشگر باور دارد برای گزینش و ویرایش شاهنامه، نیاز به کار گروهی و هماهنگی و هم‌زبانی و همدلی شاهنامه‌پژوهان است. گفتنی است که چون این نازک‌پردازی فردوسی را برخی کسان درنیافته و شاید هم آن را زن‌ستیزانه پنداشته‌اند، این بیتها را افزوده دیگران گمان کرده و در بود یا نبود آنها دودل مانده‌اند. و شاید همچون بیتهایی از این دست که فردوسی از زبان بازیگران داستان سروده است، بهانه‌ای گردد تا برخی خودنمایان از روی دشمنی با فردوسی و فرهنگ ایرانی، آن را از زن‌ستیزی فردوسی به شمار آورند:

پرستنده برخاست از پیش اوی	سوی چاره بیچاره بنهاد روی
به دیبای رومی بیاراستند	سر زلف بر گل بیاراستند
برفتند هر پنج تا رودبار	ز هر بوی و رنگی چو خرم بهار
مه فرودین و سر سال بود	لب رود لشکرگه زال بود

- ۵ از آن سوی رود آن کنیزان بدند ز دستان همی داستانها زدند
- همی گل چدند از لب رودبار رخان چون گلستان و گل در کنار
- نگه کرد دستان ز تخت بلند بپرسید کاین گلپرستان کیند
- چنین گفت گوینده با پهلوان که از کاخ مهراب روشن روان
- پرستندگان را سوی گلستان فرستد همی ماه کابلستان
- ۱۰ [چو بشنید داستان دلش بر دمید ز بس مهر بر جای خود نارمید]
- [خرامید با بنده ای پر شتاب جهانجوی دستان ازین سوی آب]
- به نزد پریچهرگان رفت زال کمان خواست از ترک و بفراخت یال
- پیاده همی شد ز بهر شکار خشنسار دید اندر آن رودبار
- کمان ترک گل رخ به زه بر نهاد به دست جهان پهلوان در نهاد
- ۱۵ نگه کرد تا مرغ برخاست ز آب یکی تیر بنداخت اندر شتاب
- ز پروازش آورد گردان فرود چکان خون و وشّی شده آب رود
- به ترک آنگهی گفت زان سو گذر بیاور تو آن مرغ افکنده پر
- به کشتی گذر کرد ترک سترگ خرامید نزد پرستنده ترک

پرس‌تنده با ریدک پهلوان	سخن گفت و بگشاد شیرین زبان
۲۰ که این شیربازو گو پیلتن	چه مردست و شاه کدام انجمن
که بگشاد زین گونه تیر و کمان	چه سنجد به پیش اندرش بدگمان
ندیدیم زینده تر زین سوار	به تیر و کمان بر چنین کامگار
پری روی دندان به لب بر نهاد	مکن گفت ازینگونه از شاه یاد
شه نیمروزست فرزند سام	که دستانش خوانند شاهان به نام
۲۵ بگرد جهان گر بگردد سوار	ازین سان نبیند یکی نامدار
پرس‌تنده با کودک ماه روی	بخندید و گفتش که چونین مگوی
که ماهیست مهرباب را در سرای	به یک سر ز شاه تو برتر به پای
به بالای ساجست و هم‌رنگ عاج	یکی ایزدی بر سر از مشک تاج
دو نرگس دژم و دو ابرو بخم	ستون دو ابرو چو تیغ درم
۳۰ دهانش به تنگی دل مستمند	سر زلف چون حلقه پای‌بند
دو جادوش پرخواب و پرآب روی	پراز لاله رخسار و پر مشک بوی
نفس را مگر بر لبش راه نیست	چنو در جهان نیز یک ماه نیست

- پرستندگان هر یکی آشکار همی گفت از خوبی آن نگار
- بدین چاره تا آن لب لعل فام کند آشنا بال لب پور سام
- ۳۵ چنین گفت با بندگان خوب چهر که با ماه خوبست رخشنده مهر
- ولیکن بگفتن مگر روی نیست بودکاب را ره بدین جوی نیست
- دلاور که پرهیز جوید ز جفت پیاید باسانی اندر نهفت
- بدان تاش دختر نباشد ز بن نباید شنیدنش ننگی سخن
- چنین گفت مر جفت را باز نر چو بر خایه بنشست و گسترد پر
- ۴۰ کزین خایه گر مایه بیرون کنم ز پشت پدر خایه بیرون کنم!
- ازیشان چو برگشت خندان غلام بپرسید ازو نامور پور سام
- که با تو چه گفت آنک خندان شدی شکفته لب و سیم دندان شدی
- بگفت آنچ بشنید با پهلوان ز شادی دل پهلوان شد جوان

می خوانیم و می بینیم که ریدک در پاسخ به پرسش پرستندگان، که خود را به نادانی زده و می پرسند این پهلوان شایسته که چنین خوب شکار می زند، چه مردیست و شاه کدام مردم است؟ نخست با لب گزیدن هشدار می دهد و سپس می گوید که او شاه نیمروز است و فرزند سام که نامداری چون او در جهان کسی

ندیده است.

یکی از پرستندگان رودابه می‌خندد و به او می‌گوید چونین مگوی و از آوازه و نامداری او سخن مران [انگاری می‌گوید: این که چیزی نیست!] که در سرای مهرباب ماهی است که یک سر و پا از شاه تو برتر است! و چنین است و چنان است! و دیگر پرستندگان نیز از خوبی رودابه سخن می‌گویند و بی‌آنکه بدانند زال نیز به رودابه دل بسته است، در پنهان می‌کوشند تا با این سخنان فریبنده و نیرنگ‌آمیز راهی برای جفت شدن زال و رودابه بیابند و چون می‌دانند برده‌ جوان همچون هر برده و کنیزی سخن چین و شیرین‌کار است و سخن را به زال خواهد رسانید، امیدوارند بدینگونه زال را کنجکاو ساخته و برانگیزند.

بنده خوب‌چهر یا ریدک [برای آن که روی کنیزکان را کم کرده و پاسخ دندان شکن بدهد!] می‌گوید: آری بسیار خوب است که خورشید و ماه با هم باشند، ولیکن روی گفتن نیست [= آدم رویش نمی‌شود بگوید که (!)]، گفتار و ستایش شما چون جویی است که آب را بدان راهی نیست [= سخن و ستایش از بانویتان در برابر خوبی و پهلوانی زال بی‌مایه و بیهوده‌گویی است]. [تا اینجا سخن درباره‌ رودابه و زال است، از این پس سخن ریدک درباره‌ زن و مرد، دختر و پسر، نر و ماده و مزه پراندن و شوخی کردن با کنیزکان رودابه است:] مرد دلاور برای آنکه در خانه و سرای خود آسایش پایداری داشته باشد از جفت پرهیز می‌جوید، از این روی که مبادا دارای فرزند دختری شود و سخنان ننگینی که شایسته او نیست بشنود [رویاریوایی زبانی و متلک‌پرانی ریدک مانند بازی زبانی دختران و پسران نوجوان امروزی است و کرکری خواندن: پسران به‌به! دختران اه‌اه! پسران شیرند مثل شمشیرند، ... !!]، مگر نشنیده‌اید که چون زمان

نشستن باز بر روی تخم فرا رسید و تخم‌ها را به زیر پروبال گرفت به جفت خود گفت: اگر از این تخم‌ها ماده (= مایه) بیرون بیاورم، مردی را از تبار پدر خود بیرون کرده‌ام! [۱- شوخی و زبان‌بازی با جفت ماده در هنگام یاری رساندن به او و سربه‌سر گذاشتن همسر(!)، ۲- ریدک به شوخی می‌گوید که پرندگان شکاری نیز به مانند مردان از داشتن فرزند دختر پرهیز می‌کنند(!)].

و ریدک که به گمان خویش سخنان با مزه و رو کم‌کننده‌ای بر زبان رانده است، خوش‌خوشانش می‌شود و رندانه درنگ نمی‌کند تا پاسخی بشنود و خندان و خوش به نزد زال برمی‌گردد ...

(رشت - آبان ۱۳۹۳)